

## نقدی بر تاریخ و روشن افکار جبران خلیل جبران در آیینۀ کتاب "العواصف"

کامران قدوسی<sup>۱</sup>

### چکیده

کتاب "العواصف" اثر جبران خلیل جبران، علاوه بر آن که مرز میان دو زبان نوشتاری نویسنده، یعنی عربی و انگلیسی محسوب می‌شود، مرز میان اندیشه‌های او نیز به شمار می‌آید؛ زیرا پس از نگارش این کتاب، جبران به افکار فلسفی و عرفانی روی آورد و طریق حکمت و تفکر پیمود. جبران در این اثر، به تأثیر از "نیچه" فیلسوف آلمانی، برخلاف نوشته‌های پیشین خویش به سمت بدبینی‌ها و تاریکی‌ها گرایش بیشتری نشان داد و همین امر سبب شد تا اکثر منتقدان، کتاب "العواصف" را سراسر سیاهی و تیرگی و سرشار از بدبینی توصیف کنند. در این تحقیق، کتاب "العواصف" را مرزی میان تاریکی و روشنایی افکار جبران در نظر گرفته و نوشتن آن را به عنوان یک تجربه فکری برای وی قلمداد کرده‌ایم.

کلیدواژه‌ها: جبران خلیل جبران، العواصف، بدبینی، تاریکی و روشنایی

### مقدمه

آنچه جبران خلیل جبران<sup>(۱)</sup> را از بسیاری شاعران و نویسندگان دیگر جدا می‌کند، این است که روحیه لطیف وی هرگز در یک حال و هوا بسر نبرده و دائماً در حال تغییر بوده است. او گاه می‌خندد و گاه می‌گرید، گاه افسوس می‌خورد و گاه رشک می‌ورزد؛ و همه

ghodoosi@iaushk.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۸/۱۲

۱. مرتبی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرکرد و دانشجوی دکترای ادبیات عرب

تاریخ وصول: ۱۳۸۹/۵/۲۰

این‌ها از او شخصیتی کاملاً متعادل ساخته است که شباهت آثارش را با مطلوب جامعه عصر خود دوچندان می‌سازد. شاعران و نویسندگانی که یکسره از خوبی‌ها دم می‌زنند و یا حتی آنان که زندگی را سراسر سیاهی و ظلمت دیده و با نگاهی سرشار از یأس به دنیا می‌نگرند، همه از موقعیتی مقطعی برخوردارند؛ حال آن که رمز جاودانگی جبران و هنرمندانی نظیر او را می‌توان در همین تغییرات گاه‌به‌گاه جستجو کرد.

از جبران کتاب‌های زیادی به زبان‌های عربی و انگلیسی باقی مانده است و سیر تحول اندیشه او را به وضوح می‌توان در کتب وی مشاهده نمود. اولین کتاب جبران، مجموعه مقالاتی است به نام "الموسیقی" که به زبان عربی و در سال ۱۹۰۵ در نیویورک به چاپ رسید (رک. الفاخوری، ۱۳۸۰: ۲۲۷). وی پس از آن نیز آثار متعددی را به زبان عربی منتشر نمود<sup>(۲)</sup> اما پس از آشنایی با آثار ادبای مشهور غرب و قطعاً به تأثیر از محیط زندگی خویش، زبان عربی را برای بیان افکار خود کافی ندانست و به همین دلیل بعد از سال ۱۹۲۰ یعنی پس از انتشار کتاب العواصف،<sup>(۳)</sup> بقیه آثار خویش را به زبان انگلیسی منتشر ساخت.<sup>(۴)</sup>

بدین ترتیب، کتاب "العواصف" را باید مرز میان دو زبان نوشتاری جبران به حساب آورد؛ چراکه آخرین مقالات موجود در این کتاب، در سال ۱۹۱۸ نوشته شده است و جبران نیز کتاب "دیوانه" یعنی اولین کتاب خود را به زبان انگلیسی درست در همان سال منتشر نمود، اما این امر، تنها نکته قابل اهمیت در مورد کتاب "العواصف" نیست؛ بلکه مهمتر از آن، نمایش سیر تحول فکری و عاطفی جبران در این کتاب است. چراکه تأثیرپذیری وی از "نیچه" فیلسوف شهیر آلمانی را در این اثر می‌توان به وضوح شاهد بود. هرچند تاکنون کتاب‌های مختلف جبران و از جمله کتاب "العواصف"، از جنبه‌های مختلف مورد نقد و بررسی قرار گرفته‌اند، لیکن معمولاً بررسی اوضاع روحی جبران از خلال آثار او نویسنده را دچار افراط و تفریط می‌کند؛ بدین معنا که گاهی اوقات، منتقدان، این نویسنده را تا مرز تقدس ستوده‌اند و گاهی نیز او را فقط در حوض گمراهی و انحراف

نقدی بر تاریخ و روشن افکار جبران خلیل جبران... • کامران قدوسی • صص ۱۶۰-۱۴۱ □ ۱۴۳

دیده‌اند؛ به همین سبب کاملاً ضروری است که اینک جبران نه به عنوان نویسنده‌ای مشهور و خالق شاهکارهای ادبی - فلسفی، بلکه همچون فردی عادی و کاملاً طبیعی که از احساسات متضاد نیز بهره‌مند است، مورد نقد قرار گیرد و در این راستا کتاب مذکور بهترین شاهد مدعا به نظر می‌رسد؛ چرا که بسیاری از نویسندگان و منتقدان ادبی به هنگام توصیف "العواصف"، آن را سراسر سیاهی و بدبینی توصیف کرده‌اند؛ از جمله: "انیس المقدسی" می‌نویسد: «به عقیده جبران [در این کتاب] زندگی انسان، در قید و بند ذلت و پستی گرفتار آمده است و انسان در شرایط امروزین، چیزی نیست جز برده‌ای که از نعمت زندگی آزادانه بی‌خبر است... و فقط از طریق نابود کردن آنچه او در گذشته خویش بنا کرده است می‌توان به اصلاح زندگی امید داشت...» (المقدسی، ۱۹۶۷: ۲۴۱). در نوشته حاضر، تلاش خواهد شد تا نظرگاهی چنین منفی نسبت به جبران و کتاب او، اندکی تعدیل گشته و قدری عادلانه‌تر به او و شخصیتی که در این کتاب به نمایش می‌گذارد، پرداخته شود.

### نگاهی به کتاب "العواصف"

چنان که گفته شد، کتاب "العواصف" جبران، آخرین کتابی است که از وی به زبان عربی منتشر شده است و او پس از کتاب مزبور، دیگر کم و بیش از نگارش به این زبان دست کشید و عمده آثار خویش را به زبان انگلیسی منتشر نمود (رک. خفاجی، ۱۹۸۶: ۳۶۳). جبران همواره سعی داشته است تا از ادبیاتی بهره گیرد که بتواند به او و آثارش شهرت جهانی بخشیده و نام او را در سراسر گیتی پراوازه سازد؛ و قطعاً زبان عربی نمی‌توانست از این قابلیت برخوردار باشد.

کتاب "العواصف" که در سال ۱۹۲۰ منتشر گردید، در حقیقت مجموعه‌ای از داستان‌ها، مقالات و نثرهای شاعرانه جبران است که مابین سال‌های ۱۹۱۲ تا ۱۹۱۸ نگاشته شده و پیش از آن به صورت پراکنده به چاپ رسیده بود (خلیل جبران، ۱۳۷۹: ۱۰۵).

## مکاتب ادبی تأثیرگذار

جبران علاوه بر تحصیلات کلاسیک، به علت اقامت‌های طولانی در مغرب زمین، به زبان‌های انگلیسی و فرانسه آگاهی کامل داشت. به عنوان مثال؛ او چنان بر ادبیات انگلیسی مسلط بود که می‌توان وی را یک انگلیسی تمام‌عیار دانست. خودش نیز در این باره می‌گوید: «... من به همان میزان که یک عرب هستم، از تبار انگلیسی نیز برخوردارم...» (شکیب انصاری، ۱۳۷۶: ۲۲۶) و البته این سخن را نباید گزاف دانست چرا که نیمی از نوشته‌های او را آثار انگلیسی تشکیل می‌دهند.

به هر حال، دانش و آگاهی جبران نسبت به آداب و زبان‌های دیگر کشورها، او را با فرهنگ و تمدن غرب آشنا ساخت؛ و سبب تأثیرپذیری محسوس وی از پیشوایان فکری و ادبی غرب گردید؛ به نحوی که در تمامی آثار وی و از جمله در کتاب مورد بحث، به وضوح، می‌توان تأثیر دو سبک رمانتیسم (خیال‌گرایی) و سمبولیسم (رمزگرایی) را مشاهده نمود.

### الف) رمانتیسم

جبران، آثار شکسپیر، هوگو، لامارتین و بسیاری دیگر از ادبای احساس‌گرای غرب را مطالعه کرده و آن‌ها را به دیده تحسین می‌نگریست ولیکن در این میان "ویلیام بلیک"، یکی دیگر از رهبران مکتب رمانتیسم غرب را بایستی الهام‌بخش جبران به حساب آورد. جبران شدیداً تحت تأثیر او قرار گرفته بود و با تمام وجود، او را ستایش می‌کرد. وی می‌گوید:

«"بلیک" برای من یک انسان خدای‌گونه است. او در نظر من پس از شکسپیر، والاترین انگلیسی تبار به شمار می‌آید... رویاهای او - صرف نظر از نقاشی‌ها و اشعارش الهی‌ترین رویاهاست... و جهان او را هیچ چیز جز عقل نمی‌تواند به تماشا بنشیند!...» (نعیمه، ۱۹۸۷:

تأثیرپذیری بسزای جبران به عنوان زعیم انجمن "الرابطة القلمیه"<sup>(۵)</sup> از ادبای رمانتیک غرب، بسیار حائز اهمیت است؛ چرا که او در هدایت و پیشبرد این انجمن به رمانتیسم متعالی نیز نقش زیادی داشت (رک. شکیب انصاری، ۱۳۷۶: ۲۲۶) و همین امر باعث شد که شاعران هم‌مسلك و یاوران جبران که همگی در امریکا اقامت داشتند، بتوانند گرایش‌های احساس‌گرا را انتشار داده و بر معاصران خویش تأثیر بگذارند، به حدی که می‌توان ادعا کرد، ادبیات مهاجر با همه رنگ و بوی رمانتیک و احساسی که داشت، فضای تازه‌ای بود در نثر و شعر عرب که توانست بنیاد کلاسیسم هزار و چهارصد ساله عرب را دگرگون کند (رک. شفیع کدکنی، ۱۳۸۰: ۸۸). اگرچه جبران زمانی به مکتب رمانتیسم وارد شد که آن مکتب، رو به زوال می‌نهاد، اما وی در برابر خود، میراثی غنی و سرشار را مشاهده می‌کرد که می‌توانست از آن بهره‌جسته و وجود خویش را غنا بخشد (رک. خلیل جبران، ۱۹۹۸: ۱۵).

او در زندگی خویش دو چیز را تجربه کرده بود که خود، افکار و روحیات وی را رنگی خاص می‌بخشید و آن دو تجربه عبارت بودند از: عشق و غربت (همان: ۱۶)؛ به همین دلیل، جبران، مکتب رمانتیسم را با تمام وجود خویش متجانس و با احساساتش هماهنگ می‌دید و افکار خود را در آن غوطه‌ور می‌ساخت؛ به گونه‌ای که در اکثر آثار او از جمله در کتاب "العواصف"، عناصری همچون: طبیعت و مظاهر آن، فرمانروایی عواطف و احساسات شخصی، اندوه و شوق مبهم، عواطف متافیزیکی، حیرت‌زدگی، تمایل به معصومیت دوران کودکی و... که همگی برجسته‌ترین ویژگی‌های ادبیات رمانتیک است کاملاً به چشم می‌خورد.

#### ب) سمبولیسم

مکتب دیگری که در ادبیات جبران راه پیدا کرده و آثار او را بر روی پس‌زمینه‌ای از عاطفه و احساس، نقش و نگاری خاص می‌بخشید، مکتب رمزگرایی یا سمبولیسم بود.

ادبیات نمادگرا، سعی دارد به جای بیان مستقیم یک مطلب، از تعبیر غیرمستقیم بهره گرفته و مخاطب خویش را به تفکر وادارد. جبران با مطالعه آثار "ادگار آلن پو"، ادیب و شاعر رمزگرای امریکایی و امثال او، تحت تأثیر مکتب رمزگرای آنان واقع شد (رک. النعمانی، ۱۹۹۷: ۳۲). این مکتب توانست در دل و قلم جبران راه یابد و شعر و نثر او را رنگ و بویی پر ابهام ببخشد. "عمر فروخ" می‌گوید: «چنان که ملاحظه می‌کنیم، جبران، سبک‌ها و اسلوب‌های متنوعی را در شعر و نثر خویش تجربه کرده و آن گاه بر یک اسلوب رویاپرداز رمزگرا، استقرار یافته است» (شکیب انصاری، ۱۳۷۶: ۲۲۷). نمادگرایی به عنوان یک مکتب ادبی غالب و مورد تمایل و گرایش جبران، تنها در آثار انگلیسی او قابل تأمل می‌نماید و بخصوص تأثیرپذیری او از مکتب سمبولیسم را بایستی در کتاب "خدایگان زمین" مورد توجه قرار داد (رک. النعمانی، ۱۹۹۷: ۴۹). این سخن بدان معناست که آثار عربی جبران، عمدتاً خالی از رد پای آشکار مکتب رمزگرای هستند اما با این همه، نکته قابل ذکر، آن است که حرکت او به سمت مکتب سمبولیسم، با کتاب "العواصف" آغاز گشت (رک. همان: ۴۸). در این کتاب، شخصیت‌های داستانی همچون: شیر زندانی، جن افسونگر، بنفشه بلندپرواز و... به گونه‌ای نمادین خلق شده‌اند و هر یک معنایی را در ذهن مخاطب بیدار می‌سازند. گاه نیز حال و هوایی خاص بر فضای مطلب سیطره می‌یابد و به صورت نمادین، مفهومی عمیق را در ذهن تداعی می‌کند. از آن جمله می‌توان به موارد ذیل اشاره داشت:

"انا و الزمان و البحر لانتام..."(خلیل جبران، ۱۹۹۷: ۱۷). من و زمان و دریا هرگز به خواب فرو نمی‌رویم... "أنتم یا بنی أمّی! فمستنقعاتٌ خبیثة تدبّ الحشراتُ فی أعماقِها" (همان: ۳۹) شما ای برادرانم! برکه‌هایی متعفن هستید که در اعماق آن حشرات فرومی‌خزند. "هل یطلع الفجرُ فوقَ قممِ لبنان؟..." (همان: ۷۲) آیا بر فراز بلندی‌های لبنان پگاه خواهد دمید؟...

به خواب نرفتن دریا و زمان و من، به صورت رمزگونه، دربردارنده مفهوم فرار از

نقدی بر تاریخ و روشن افکار جبران خلیل جبران... • کامران قدوسی • صص ۱۶۰-۱۴۱ □ ۱۴۷

غفلت و نادانی و ناآگاهی است؛ مرداب‌های پاک، نماد انسان‌های راکد و خالی از تحرک هستند که سرانجام دچار تعفن فکر و اندیشه خواهند شد و طلوع پگاه بر فراز کوه‌های لبنان به مفهوم زوال ظلم و ستم و دستیابی به آزادی است.

### پ) ترکیب سبک‌ها

نکته قابل ذکر در مورد سبک رمزگرای جبران، این است که وی هرگز نتوانست افکار خویش را از سیطره احساساتی که حاصل تأثیرپذیری او از مکتب رمانتیسم بود آزاد سازد. از همین رو در کلام ادبی خویش، نمادها و رمزها را آمیخته با احساس و عاطفه به کار برده است؛ این امر تا بدان حد ملموس است که برخی، سبک او را "سمبولیسم رمانتیک" یا "الرمزیه الرومانطیقيه" نامیده‌اند (رک. الفاخوری، ۱۳۸۰: ۲۴۱). او چنان در رمزگرایی و احساس‌گرایی غرق گشته که آثار خویش را تلفیقی از این هر دو قرار داده و به عنوان یک شاعر "رمزگرای رمانتیک" مطرح شده است. چنان که "حنا الفاخوری" گفته است: «جبران نسبت به، به کارگیری رمزها و سمبول‌ها در نوشته‌هایش عمداً عمل می‌کند؛ نمادهایی رمانتیک که از عاطفه و خیال و موسیقی، نردبانی زیبا می‌سازد تا خواننده برای صید افکار او به بالای آن برود. او از رویایی بهره می‌گیرد که از ورای آسمانی مه‌آلود الهام گرفته شده است...» (همان).

قطعاً کتاب "العواصف" نیز آینه‌ای تمام‌نما، از این اسلوب ادبی است و آمیختگی رمانتیسم و سمبولیسم را به وضوح می‌توان در آن مشاهده کرد. از آن جمله می‌گوید:

"لیت شعری هل یعودُ نیشانُ الی الحقولِ...؟" (خلیل جبران، ۱۹۹۷: ۷۲) کاش می‌دانستم آیا بار دیگر بهار به دشت‌ها باز خواهد گشت؟

نیشان نشانی از بهار و دشت نمادی از جامعه انسانی است؛ همان‌گونه که دشت و صحرا به آمدن بهار، تازگی و زندگی می‌یابد، آدمیان نیز با رسیدن به بهار آزادی و رهایی، زندگی خواهند یافت. آمیختگی رمزآلود کلمات با آرزوها و اندوه‌ها و هر نوع احساس

دیگر، خود مؤید ممزوج بودن رمزگرایی و احساس‌گرایی در کلام جبران است.

### هنرنمایی‌های ادبی

جبران در "العواصف"، از سه شیوه نگارش و فنّ ادبی بهره گرفته و آن‌ها را آزموده است:

#### الف) داستان

آنچه در این کتاب، برجسته‌تر از نمونه‌های دیگر به نظر می‌آید، داستان‌های کوتاهی است که به گونه‌ای رمزگرایانه، خودنمایی می‌کنند. جبران در این فن استاد است لیکن ورود به مکتب سمبولیسم و بهره‌گیری از آن، این نکته را برای وی محرز ساخته که داستان‌های واقع‌گرایانه با روح هنری وی چندان سازگار نیست و قصه‌های رمزگرایانه و سمبولیک، توفیق هنری و ادبی بیشتری را برای او به ارمغان خواهد آورد. جبران در داستان‌های کتاب "العواصف"، بار دیگر، پای به حیطة سمبولیسم گذاشته است و با زبانی رمزگونه، مقصود خویش را به مخاطب می‌فهماند. در این داستان‌ها، شخصیت‌ها و فضای کلی داستان به گونه‌ای انتخاب و عنوان شده‌اند که مخاطب را از حال و هوای سبک رئالیسم یا حقیقت‌گرایی محض، خارج ساخته و به دنیایی سراسر رمز و راز وارد می‌سازد. در داستان‌های این کتاب، قهرمانان اصلی و حتی افرادی که از نقشی کمرنگ‌تر برخوردار هستند، کاملاً به صورت نمادین انتخاب شده‌اند. از آن جمله می‌توان به شخصیت "کاهن" در داستان "ماوراء الرءاء"؛ "گل بنفشه" در "البنفسج الطموح"؛ سلیم افندی در "الفلسفة المنطق"؛ اشباح سه‌گانه در "الرویا" و شخصیت گورکن در "حفار القبور" و... اشاره داشت. از سوی دیگر، فضای کلی داستان‌ها و زمان و مکان مربوط به آن‌ها نیز به گونه‌ای بیان شده‌اند که گویی نویسنده قصد دارد به وسیله آن‌ها مفهومی مشخص را بر مخاطب خویش القاء کند. فضای کلی بسیاری از داستان‌های این کتاب، دقیقاً همان



چیزی نیست که مطرح شده است؛ بلکه معمولاً در بردارندهٔ پیامی خاص برای خواننده است.

### ب) مقالات

به صراحت می‌توان عنوان کرد که جبران با فنّ مقاله‌نویسی به هیچ‌عنوان بیگانه نبوده و از اسلوب خاص آن نیز به اندازه کافی بهره داشته است. او در همکاری با مجلات ادبی مختلف همچون "الفنون"<sup>(۶)</sup>، "السائح"<sup>(۷)</sup> و "المهاجر"<sup>(۸)</sup> در طول سالیان متمادی، مقالات ادبی بسیاری را نیز به چاپ رساند. همچنین در برخی از آثار جبران، قبل از "العواصف" نیز می‌توان مقالاتی را مشاهده کرد؛ چنان که حتی اولین کتاب عربی منتشر شده از او با عنوان "الموسیقی" به طور کلی با بهره‌گیری از فن مقاله‌نویسی نگاشته شده است. از جمله مقالات موجود در کتاب "العواصف" می‌توان به نوشته‌هایی همچون: "الجابره"، "الامم و ذواتها"، "الشاعر"، "الكلام و الطوائف" و "المتكلمين" اشاره کرد.

البته نباید از نظر دور داشت که جبران در مقالات این کتاب نیز کاملاً تأثیرپذیری خویش را از سبک سمبولیسم و حتی رمانتیسم، حفظ کرده است.

### پ) نثرهای شاعرانه

پرداختن به این باب از آن جهت اهمیت دارد که جبران، شعر و خیال را در قصه‌ها و مقالات خویش وارد ساخته و آن‌ها را با یکدیگر کاملاً ممزوج نموده است؛ گویی با این کار، داستان‌ها و مقالاتش را کاملاً تکامل می‌بخشد. بنابراین نثرنوشته‌های شاعرانه چیزی جدا از مقالات و داستان‌ها نیست، بلکه با آن‌ها به طور کامل درآمیخته است. ذکر این نکته لازم به نظر می‌رسد که این شیوهٔ نگارش جبران، عموماً به صورت "شعر نثرگونه" مطرح شده است و عمدهٔ افراد و ناقدان ادبی از این سبک نگارش، با نام "الشعر المنثور" یاد کرده‌اند.<sup>(۹)</sup> لیکن "انیس المقدسی" شعر نثرگونه را از نثر شاعرانه جدا ساخته و جبران

خلیل جبران را پیشوای - نثرهای شاعرانه - یا "النثر الشعری" معرفی می‌کند. او می‌گوید: «لازم است که ما میان نثر شاعرانه و شعر نثرگونه، تمایز قائل شویم. چرا که موضوع اول، یکی از سبک‌ها و اسلوب‌های مخصوص نثر بوده و به معنای غلبه روح شعری بر نثر نوشته‌ها است، روحی که برگرفته از قدرت احساس و عاطفه، ذات چندبعدی، خیال و رویا، ریتم و ایقاع، ترکیب‌بندی کلام و استفاده فراوان از مفاهیم مجازی است.

افراد زیادی در استفاده از این شیوه معروف شده‌اند و پیشوای همه آن‌ها جبران خلیل جبران است، به گونه‌ای که این شیوه را "الطریقة الجبرانیة" نیز نامیده‌اند و اگر کسی بخواهد براین مطلب اطلاع یابد، بایستی دو کتاب جبران به نام‌های "العواصف" و "البدائع والطرائف" را مطالعه کند... این در حالی است که شعر منثور، چیزی جدا از این نثرهای خیال‌انگیز است و خود، فعالیت و تلاشی جدید به حساب می‌آید که برخی از افراد به پیروی از شعر غربی بدان پرداخته‌اند» (المقدسی، ۱۹۶۷: ۴۱۹). چنان که پیداست، نویسنده مذکور، به وضوح، آثار جبران را نثر شاعرانه (النثر الشعری) خوانده و حتی برای نمونه، به کتاب مورد بحث یعنی "العواصف" نیز اشاره داشته است. از این رو شاید بتوان نام‌گذاری "شعر نثرگونه" را برای جبران تنها یک مسامحه لغوی به حساب آورد. جبران چنان به خیال‌پردازی در گفتار و تزریق احساسات در کلام اهمیت می‌داد که در بسیاری از اوقات، نثرهای خود را نیز حال و هوایی شعرگونه می‌بخشید؛ به گونه‌ای که برخی معتقدند وی با این کار، قدرت نفوذ کلام خود را افزون ساخته و سخنانش به سحر و جادو شبیه شده است.<sup>(۱۰)</sup> نثر شاعرانه را در کتاب "العواصف" می‌توان در مقالات و داستان‌های همچون: یا بنی امی، نحن و انتم، العبودیة، المخدرات و البضائع، حقار القبور و... مشاهده کرد.

### جبران در آیینة کتاب "العواصف"

تعمق و تأمل در زندگی و آثار جبران خلیل جبران، این نکته را آشکار می‌سازد که محتوای معنوی آثار این نویسنده، هم از نظر فکری و هم از لحاظ ادبی، بسیار بیش از

حجم ظاهری آن‌هاست و کتاب "العواصف" نیز از این قاعده مستثنی نیست. "العواصف" اگرچه در سال ۱۹۲۰ به چاپ رسید، لیکن مقالات و داستان‌های آن از سال ۱۹۱۲ تا سال ۱۹۱۸م به صورت پراکنده در مجلات مختلف انتشار یافته بود (رک. سابایارد، ۱۹۹۲: ۳۰)؛ و نکته قابل توجه آن است که سال ۱۹۱۲م در زندگی جبران، سال مهاجرت و به دنبال آن تحوّل فکر او محسوب می‌شود.

### الف) بدبینی و عصیان

در پاییز سال ۱۹۱۲، جبران از بوستون به نیویورک نقل مکان کرده و در محله‌ای قدیمی نزدیک به اهالی هنر و ادب اقامت گزید. دوستان و یارانش نام "صومعه" را برای خانه محل اقامت او برگزیدند زیرا وی جز در مواردی اندک از خانه خارج نمی‌شد... اما در همین صومعه، مرحله‌ای جدید از زندگی جبران آغاز گردید و با نوشته‌های فیلسوف مشهور آلمانی نیچه آشنایی یافت (رک. الفاخوری، ۱۳۸۰: ۲۲۲).

این آشنایی سبب تأثیرپذیری بسیار زیاد جبران از افکار و عقاید "نیچه" گردید و چنان که دوست نزدیک وی "میخائیل نعیمه" اعتراف می‌کند، به محض این که جبران، با نیچه آشنا شد، گویا تمام شاعران و نویسندگان بزرگی را که پیش از آن می‌شناخت، به فراموشی سپرد... و حتی بیش از پیش، احساس تنهایی نموده و به هر کجا که قدم می‌گذاشت، آن احساس را با خود همراه می‌ساخت. وی احساس غربتی را با خود داشت که به طور کامل، مابین او و گذشته‌اش فاصله می‌انداخت؛ تا جایی که از نوشته‌ها و نقاشی‌های پیشین خویش اظهار شرمساری می‌کرد (نعیمه، ۱۹۸۷: ۱۵۲). تأیید این نکته را می‌توان در یکی از نامه‌های جبران مشاهده کرد که خطاب به "می‌زیاده" یکی از زنان ادیب عرب، می‌نویسد: «دیگر کارها و آرزوهای گذشته مرا به یاد می‌آورد؛ چرا که به یاد آوردنشان آزارم می‌دهد، خاطراتشان خونم را به جوش می‌آورد، سیراب کردنشان بر عطشم می‌افزاید و بی‌ارزش بودنشان در هر روز هزار و یک بار، مرا از زمین بلند کرده و

باز بر زمین می‌زند؛ چرا این مقالات و داستان‌ها را نوشتم؟ چرا نسبت به قطراتی چند، بخل نورزیدم و آن را به صورت جویباری درنیاوردم؟» (خلیل جبران، ۱۳۷۹: ۱۸۸). بنابراین تأثیرپذیری جبران و آثار او از نیچه و افکار و اندیشه‌ها و فلسفه فکری وی، امری طبیعی است که بعد از آن دوران، تقریباً در تمام آثار وی، ردّ پای از خویش بر جای گذاشت. اما ردّ پای این تأثیر در کتاب "العواصف" برجسته‌تر به نظر می‌آید. همین امر سبب شده است که بسیاری از ناقدان و متفکران، کتاب "العواصف" وی را سراسر تاریکی و بدبینی پنداشته و تحوّل فکری جبران را پس از آشنایی با نیچه، یکسره به سیاهی و طغیان قلمداد کنند.

خیزش و انقلاب فکری علیه سنت‌ها و باورهای مقدس‌مآبانه، تظلم و دادخواهی علیه ستمگران زمانه، ناله و فریاد بر مظلومیت ستمدیدگان، به سخره گرفتن آنان که خود را بزرگ می‌پندارند و... از جمله نکاتی است که در بخش‌های مختلف کتاب "العواصف" می‌توان دریافت. اکثر منتقدان بر این اعتقاد هستند که کتاب مزبور، حاصل انگیزش روحی حیرت‌زده است، که بیش از هر چیز به سوی شکوه و شکایت و بدبینی نسبت به دنیای پیرامون، گرایش دارد و حتی عنوان ابتدایی آن نیز مفهومی سرشار از اضطراب و تشویش را القاء می‌کند. روح ناآرام جبران در این کتاب، سر به طغیان برداشته و تقریباً همه چیز را به دیده انکار و سیاهی می‌بیند. چنان که بعد از انتشار کتاب، دوست صمیمی جبران، میخائیل نعیمه، او را مخاطب قرار داده و می‌گوید:

«جبران! آیا این عادلانه است که ما مردم را سرزنش کنیم و با این که خود نیز از میان آن‌ها هستیم، ملامتی را متوجه خویش نسازیم؟ ... انتظار داری که مردم تو را درک کنند ... اما شاید بدان دلیل آن‌ها تو را نمی‌فهمند که تو خود را درک نکرده‌ای ... چه بسا همین امر، منشأ تلخی قلم تو باشد و حتی شاید تمرد و عصیان‌هایی که به عنوان کمان و زره به کار گرفته‌ای از همین امر نشأت یافته باشد...» (نعیمه، ۱۹۸۷: ۱۹۳).

"أنیس المقدسی" نیز معتقد است: «برخی از ادیبان و نویسندگان، همواره بر ضدّ

اوضاع و نظم موجود، پرچم تمرّد و عصیان برافراشته‌اند؛ و جبران خلیل جبران نیز در اکثر نوشته‌های خویش نمونه‌ای از همین افراد محسوب می‌شود... فقط کافی است در اینجا کتاب "العواصف" وی را مثال بزنیم. این کتاب، همچون نام خود، به راستی تندبادی است که از اعماق وجود وی وزیدن آغاز می‌کند تا اعتقادات و عادات را در هم کوبد. زندگی انسان‌ها به عقیده او در قید و بند ذلّت و خواری گرفتار آمده و امروزه انسان، فقط برده‌ای است که از نعمت آزادی بی‌خبر مانده است» (المقدسی، ۱۹۶۷: ۲۴۱).

### ب) نگاهی دیگر

با تمام آنچه گفته شد، بیراه نیست اگر بگوییم، اندکی تأمل و تفکر در کتاب مورد بحث، این حقیقت را آشکار خواهد ساخت که در حقیقت، روح جبران، فقط به راه عصیان و تمرّد قدم نگذاشته است و فقط قصد گردن‌کشی ندارد؛ بلکه او نیز مانند تمامی انسان‌های عادی، دوره‌ای جدید از زندگی را تجربه کرده و آنچه در این مدت نگاشته است، حاصل این تجربه جدید است. جبران ذاتاً منفی‌بافی و سیاه‌گرایی را دوست ندارد؛ که اگر چنین بود، آثار سیاه‌نمایی در تمام نوشته‌های او یافت می‌شد. لیکن آثار مختلف وی، خلاف این امر را به اثبات می‌رساند.

جبران در خانواده‌ای مذهبی رشد یافته است و طبیعتاً به ذات زندگی، با نگاهی مثبت می‌نگرد؛ لیکن در برهه‌ای از زمان، دچار سردرگمی و حیرت گشته که این امر را می‌توان از تناقض‌گویی‌هایی که گه‌گاه در کتاب "العواصف" بدان دچار شده است، احساس کرد. "ثروت عکاشه" می‌نویسد: «شاید از تناقضات جبران چنین به نظر رسد که وی، انسانی استثنایی بوده است اما در حقیقت او یک انسان کاملاً طبیعی است که بدون هیچ‌گونه تکلفی زندگی می‌گذراند و نفس خویش را آزاد می‌گذارد تا با خصلت‌ها و رفتارهای خود باقی بماند. رفتارهایی که هم خطا و اشتباه در آن دیده می‌شود و هم دربردارنده نیکی و خیر است» (خلیل جبران، ۱۹۹۸: ۱۵). همچنین جبران، پس از سال

۱۹۱۸، که آخرین مقالات کتاب "العواصف" را می‌نگارد، به کنج تنهایی خزیده و با درک صحیح از فلسفهٔ حیات که شاید حاصل همین تحول و تأمل بوده است، تبدیل به انسانی اندیشمند و پیام‌آوری متفکر می‌گردد. تجلی این دگرگونی را می‌توان در کتاب‌های او به نام‌های: "پیامبر"، "باغ پیامبر" و "یسوع بن الانسان" مشاهده کرد.

آنچه در "العواصف" مشهود است، دل‌زدگی از برخی مظاهر حیات و گاه، سردرگمی و حیرت در میان شادی و اندوه؛ و خوش‌بینی و بدبینی است. از سوی دیگر، جبران شخصیتی رمانتیک و رمزگرا دارد و بنابراین، با در نظر داشتن سیطرهٔ این دو مکتب بر نوشته‌های او، می‌توان دیدگاه‌های تاریک یا روشن وی را نسبت به زندگی در کتاب "العواصف" مورد بررسی قرار داد.

جبران در کتاب خویش، شخصیت‌ها، فضاها و جملات را به گونه‌ای برگزیده است که گاهی نشان از نفرت دارند و زمانی محبت و شادی را به نمایش می‌گذارند؛ شخصیت‌های نمادین، فضاها و رمزگونه و جملات سرشار از احساس او بیش از آن که صرفاً ناامیدکننده و منفی به نظر برسند، بایستی تعادل‌بخش یکدیگر قلمداد شوند. به عنوان مثال جبران زمانی خود را با شب و تاریکی آن یگانه می‌پندارد و می‌گوید: «انا مثلک ایها اللیل و لن یاتی صباحی» (خلیل جبران، ۱۹۹۷: ۳۶) ای شب! من نیز بسان تو هستم و صبح بر من هرگز نخواهد دمید.

زمانی دیگر، به این بشارت که صبح دمیده است، قلب خویش را فرمان خیزش می‌دهد: «قم یا قلبی! قم و سر مع الفجر. فاللیل قد مَضی» (همان: ۵۳) ای دل به پاخیز! به پاخیز و همگام با سپیده‌دمان راه پیمای. که شب سپری شد بار دیگر نیز قلب خویش را به ترانه‌خوانی و نغمه‌سرایی فرا می‌خواند، تا با صبح و روشنی هم‌آهنگ باشد: «قم یا قلبی و أرفع صوتک مترنماً. فمن لم یشارک الصبح بأغانیه کان من أبناء الظلام» (همان) ای دل! به پا خیز و صدایت را به ترنم و ترانه بلند کن. آن کس که با ترانهٔ خویش همراه صبحدم نگردد، فرزند تاریکی است.

گاهی دیگر، زندگی و انسانیت را می‌ستاید و از آن به زیبایی تعبیر می‌کند. چنان‌که می‌گوید: «إِنَّمَا الْحَيَاةُ عِزْمٌ... إِنَّمَا الْإِنْسَانِيَّةُ نَهْرٌ بِلُورِيٍّ يَسِيرٍ مُتَدَفِّقًا مُتَرْنَمًا» (همان: ۴۲). زندگی، خود، عزم و اراده است... انسانیت به نهری بلورین می‌ماند که می‌رود و ترانه می‌خواند. اما در جایی دیگر می‌بینیم که نفس حیات را به بدترین وجه توصیف می‌نماید: «الْحَيَاةُ امْرَأَةٌ عَاهِرَةٌ وَ لَكِنهَا جَمِيلَةٌ وَ مِنْ يَرِي عَهْرَهَا يَكْرَهُهَا جَمَالَهَا» (همان: ۳۹). زندگی به زنی زشت‌کار می‌ماند که رخساری زیبا دارد اما هر آن‌که زشتکاریش را می‌بیند از جمالش روی می‌گرداند. گویی تمامی انسان‌ها را بردگانی می‌پندارد که سرانجامی جز ذلت و خواری ندارند. «إِنَّمَا النَّاسُ عِبِيدُ الْحَيَاةِ وَ هِيَ الْعَبُودِيَّةُ الَّتِي... مَكْتَنَفَةٌ بِالذَّلِّ وَ الْهَوَانِ» (همان: ۲۲). مردمان بندگان حیاتند و این بندگی به خواری و پستی در پوشیده است. برخی اوقات، از زندگی گریخته و تنها به مرگ می‌اندیشد و خویشتن را در گودال قبر، یعنی پایین‌ترین مرتبه ممکن برای انسان و حیات او، می‌پندارد و می‌گوید: «أَنَا أَحْفَرُ الْقُبُورِ وَ أَحَدُ الْأَمْوَاتِ غَيْرَ أَنَّ الْأَمْوَاتَ كَثِيرُونَ وَ أَنَا وَحْدِي وَ لَيْسَ مِنْ يَسْعَفُنِي» (همان: ۲۳). من قبرها را حفر می‌کنم و مردگان را در لحد می‌گذارم؛ اما مردگان بسیارند و من تنها. هیچ کس نیست که یاری رساند. به عبارت دیگر چنان سرگرم مردگان می‌شود که از زندگی بلندپروازی باز می‌ماند. اما گاهی دیگر ندا در می‌دهد که: «إِنَّمَا الْقَصْدُ مِنَ الْوُجُودِ، الطَّمُوحُ إِلَى مَاوِرَاءَ الْوُجُودِ...» (همان: ۱۳۱). هدف از وجود، چشم برداشتن به سوی ماوراء وجود است.

جبران گاهی در کلام خویش غم و شادی را یکجا گرد می‌آورد و بدان می‌پردازد؛ او هم‌زمان احساس اندوه و امید را در مخاطب بیدار می‌کند و سعی دارد تعادل طبیعت را به خوبی حفظ نماید. به عنوان مثال در "العواصف" می‌گوید: «لَمْ يَكُنْ يَسُوعُ طَائِرًا مَكْسُورَ الْجَنَاحَيْنِ بَلْ كَانَ عَاصِفَةً وَ هُوَ جَاءَ تَكْسُرًا بِهَبُوبِهَا جَمِيعَ الْأَجْنَحَةِ الْمَعْوِجَةِ» (همان: ۲۲) عیسی<sup>(ع)</sup> پرنده‌ای شکسته‌بال نبود، بلکه خود، طوفانی بود که آمد تا با وزیدن خویش، تمام بال‌های کج و ناراست را درهم بشکند؛ و باز می‌گوید: «الْحَيَاةُ امْرَأَةٌ تَسْتَحِمُّ بَدْمَوْعِ

عاشقها و تنعطر بدماء قتلاها ... الحياة امرأة تتردى الأيام البيضاء المبطنة بالليالي السوداء» (همان: ۳۳) زندگی بسان زنی است که با اشک عاشقانش تن می‌شوید و از خون کشتگانش خود را معطر می‌سازد... زندگی زنی است که لباسی از روزهای سپید را بر تن می‌کند؛ روزهایی که خود، آستن شب‌های سیاه هستند. در این دو مثال، عناصر و مظاهر طبیعی از جمله شب، روز و پرنده و نیز عواطفی همچون شادی، اندوه، عشق، تنفر و بیم و امید، گرد هم آمده‌اند. دیدن پرنده‌ای بال و پرشکسته حزن‌انگیز است لیکن بشارت وزیدن بادی که کژی‌ها را از میان ببرد، امیدبخش خواهد بود. روشنایی روز لبخند بر لب می‌نشانند اما سیاهی شب، خوفناک و ترس‌آور است، و نیز می‌گوید: «لو كنتُ ثمرةً يانعةً في بساتين بلادي، لكانت المرأة الجائعة تناولين و تقضمني طعاماً...» (همان: ۷۵). من اگر میوه‌ای رسیده در دشت‌های سرزمینم بودم، هر زن گرسنه‌ای می‌توانست مرا برگرفته و گاز بزند تا طعامش باشم. زن گرسنه قطعاً نشان فقر و ناتوانی یک جامعه است؛ بنابراین جبران با این آرزو که ای کاش میوه‌ای رسیده در دستان زنی گرسنه بودم، در حقیقت آرزو می‌کند که ای کاش می‌توانستم با فدا کردن خویش، فقر و بینوایی انسان‌ها را پایان بخشم. جبران این ویژگی را در فضاسازی‌های داستانی خویش نیز حفظ کرده است و گاهی با ترسیم فضاهای نمادین، پیامی خاص را به خواننده انتقال می‌دهد و آن پیام همانا محافظت از تعادل مزبور به هر بها و قیمت است. به عنوان مثال، در داستان "الروبا" می‌نویسد: «عندما جنّ الليل و ألقى الكرى رداءً على وجه الارض، تركتُ مضجعي و سرتُ نحو البحر قائلاً في نفسي: البحر لا ينام و في يقظة البحر تعزية لروح لا تنام...» (همان: ۶۲). آن هنگام که تاریکی شب رخ نمود و خواب‌آلودگی و غفلت، ردای خویش را بر چهره زمین انداخت، من بستر خویش را ترک گفته و به سمت دریا رفتم در حالی که با خویش زمزمه می‌کردم: دریا هرگز به خواب نمی‌رود و در بیداری دریا، آرامشی هست برای روحی که خواب و آرام ندارد...

فضای ترسیم شده از سیاهی شب و خواب‌آلودگی زمین، قطعاً یادآور غفلت و



بی خبری است و به ویژه سیطره شب و خواب آلودگی بر سرتاسر زمین، خود، پیامی دیگر مبنی بر ناآگاهی اکثر کائنات و مظاهر وابسته به آن دارد. از سوی دیگر در همین فضای بسیار زیبا که حتی سبک نگارش آن، خود، یک تابلوی نقاشی شده را به یاد می آورد، کسی هست که خوابگاه خویش را ترک می گوید و گویی از غفلت و بی خبری می گریزد. پس به سوی دریا می رود؛ که هرگز خواب نمی پذیرد و در حقیقت هرگز غفلت و ناآگاهی بر او عارض نمی شود.

علاوه بر این ها، به کارگیری و آفرینش شخصیت ها نیز گه گاه دستخوش تغییر و نابسامانی می شود و تنها بر سبیل بدبینی و تیره نگری، صورت نمی گیرد. به عنوان مثال در برابر گورکن "حفار القبور" که نشانی از بدبینی و سیاه پنداری است، شخصیتی به نام بنفشه بلندپرواز "البنفسج الطموح" خلق شده است که جز به بلندی و بلندمرتبگی نمی اندیشد؛ و اگر پادشاه زندانی "الملك السجين" به اسارت قید و بندها درآمده است و حکایت از دردهای او می رود لیکن در فرزندان خدایان "أبناء الآلهة"، دم از آزادی و آزادمردی و دگرگونی زده می شود. بنابراین می توان دریافت که تمامی کتاب، نشان از بدبینی جبران ندارد و سیر تحول گاه به گاه در نوشته های او کاملاً مشخص است. شاید بتوان دلیل این حیرانی و تشنگی افکار را در سخنان او جستجو کرد. جبران خطاب به دوست خود "نعیمه" می گوید: «... من احساس می کنم که در دهان خویش واژه ای نگفته دارم و ذهن من آرام نمی گیرد مگر این که آن کلمه را بر زبان آورم... من به زنی آستن می مانم؛ چاره ای ندارم جز این که آنچه را در شکم حمل می کنم، در برابر زندگی فرونهم» (نعیمه، ۱۹۸۷: ۱۹۴)، و در نامه ای خطاب به "می زیاده" می نویسد: «من زاده شدم و زیستم تا یک کتاب بر جای بگذارم؛ کتابی کوچک؛ نه بیشتر و نه کمتر؛ اما خاموش نماندم تا روزگار آن کلمه را بر زبانم جاری سازد! نه؛ این کار را نکردم... دریغ و درد که چنان به سخنگویی پرداختم تا سرانجام، زمان، نیرویم را گرفت و هنگامی توانستم نخستین حرف کلمه خود را بر زبان آورم که دیدم بر پشت افتاده ام و سنگی بر دهانم گذاشته اند» (خلیل جبران، ۱۳۷۹: ۱۸۸). از

همین رو می‌توان چنین پنداشت که جبران خلیل جبران در پی یافتن هدف اصلی و اساسی قلب و قلم خویش، سر در هر وادی نهاده و همین امر، گمگشتگی و حیرانی روح او را باعث شده است.

### نتیجه

آنچه جبران خلیل جبران را نسبت به برخی دیگر از نویسندگان تمایز و برجستگی می‌بخشد، اضطراب دائمی و عمیقی است که همواره او را بین شک و تردید و عشق و محبت نگاه می‌دارد. آتش این دل‌نگرانی، زمانی در وی زبانه کشید که فردریک نیچه، فیلسوف آلمانی تبار را شناخت؛ همین آشنایی، جبران را از کنج تنهایی بیرون کشید و باعث گردید تا وی، زندگی جدیدی را آغاز کند به نحوی که این بار، زندگی او، در حدّ فاصل کشمکش‌های شدید مابین ایمان به پروردگار و کفر نسبت به هر نوع عقل یا نظام موجود در هستی؛ و بین عشق و محبت نسبت به انسان و نابودی کلیه ارزش‌های انسانی قرار داشت، اما به هر حال، جبران یک انسان است، در خانواده‌ای مذهبی متولد شده و به ذات احدیت باور دارد؛ بنابراین نسبت دادن دیدگاهی کاملاً تاریک به او، تا حدّی خارج از انصاف به نظر می‌آید.

کتاب "العواصف" او، درست هم‌زمان با آشنایی وی با آثار نیچه، نگاشته شده است و بسیار طبیعی خواهد بود اگر او تحت تأثیر فلسفه و افکار نیچه، دیدگاهی متفاوت نسبت به دنیا و کائنات و حیات پیدا کند کما این که او در کلام خویش گاهی به حمایت از زندگی و گاه در مذمت آن پای پیش می‌گذارد و می‌توان گفت که کتاب "العواصف" تنها بیان‌کننده یک دوران تجربه روحی، آن هم تجربه‌ای نه کاملاً سیاه و منفی، بلکه عادی و خاکستری رنگ و سرشار از حیرانی، در وجود جبران است. به عبارت دیگر، روح معنوی او، بیشتر از آن که بدبین به زندگی و مظاهر آن باشد، در ذات خویش، حیرت‌زده و سرگشته است و این سردرگمی، در زبانی تند و قلمی گزنده، پدیدار گردد.

## پی‌نوشت‌ها

۱. شاعر متفکر و نقاش بزرگ عرب که در سال ۱۸۸۳ میلادی در لبنان به دنیا آمد و در سال ۱۸۹۴ به همراه خانواده خویش به آمریکا مهاجرت نمود. سرانجام نیز در سال ۱۹۳۱ در نیویورک به ابدیت پیوست.
۲. از آن جمله است: عرائس المروج (۱۹۰۶)، الارواح المتمرده (۱۹۰۸)، دمه و ابتسامه (۱۹۱۴).
۳. جمع کلمه (العاصفه) به معنای تندبادها و طوفان‌ها.
۴. برخی از این آثار عبارتند از: پیشرو (۱۹۲۰)، پیامبر (۱۹۲۳)، خدایگان زمین (۱۹۳۱)، باغ پیامبر (۱۹۳۳) و....
۵. یکی از مهمترین فعالیت‌های ادبی جبران، تأسیس "انجمن پیوند قلم" یا "الرابطه القلمیه" در نیویورک است. این انجمن با همیاری ادیبانی همچون میخائیل نعیمه، ایلیا ابوماضی و... در سال ۱۹۲۰ متولد شد و هم‌زمان با مرگ جبران نیز خورشید آن رو به خاموشی گرایید (رک. صیدح، ۱۹۴۶: ۲۲۹).
۶. مجله ادبی "الفنون" در سال ۱۹۱۳ توسط ادیب بلندیایه مهاجر "نسب عریضه" بنا نهاده شد و پس از بای‌گیری الرابطة القلمیه به عنوان ارگان رسمی انجمن معین گردید. اما سرانجام در سال ۱۹۲۰ پس از شعله‌ور شدن آتش جنگ جهانی اول، مجله مذکور به علت مشکلات مالی، به کار خود پایان داد (رک. نعیمه، ۱۹۷۱: ۱۶۲).
۷. مجله "السائح"، در سال ۱۹۱۳ یعنی هم‌زمان با مجله الفنون توسط "عبدالمسیح حداد" بنا نهاده شد و پس از مرگ الفنون، مرکز آرای ادبی تجددطلبان قرار گرفت و به عنوان ارگان رسمی و ندای ناطق ادبای سابق الفنون انتخاب شد (رک. عبدالغنی حسن، بی تا: ۵۱).
۸. مجله "المهاجر" به ریاست "امین الغریب" اولین جریده‌ای بود که نسبت به چاپ و انتشار آثار و مقالات جبران در دیار غربت همت گماشت (رک. سراج، ۱۹۵۷: ۷۷).
۹. "جورج صیدح" می‌نویسد: «امین الریحانی، اسلوب شعر نثرگونه را ارائه کرد اما جبران با استفاده از عنصر خیال و کنایه و الوان و الحان که با طیش و حرارت و جمال همراه است، آن اسلوب را تبدیل به روشی حیرت‌انگیز نمود و او را بایستی اولین پیشوای نوگرایی در مہجر دانست» (صیدح، ۱۹۴۶: ۱۸۰).
- همچنین "عبدالغزیز النعمانی" می‌گوید: «جبران علاوه بر نگارش شعر نثرگونه، ابداع و ابتکار زیادی نیز در آن زمینه از خویش نشان داد چرا که این شیوه نگارش، با سرشت آزادیخواه او کاملاً متناسب می‌نمود. او در این اسلوب، مطلب نگاشت و تمام ویژگی‌های شعر موزون اعم از تصویرسازی و خیال‌پردازی و موسیقی درونی را به آن وارد ساخت» (النعمانی، ۱۹۹۷: ۴۹).
۱۰. "حنا الفاخوری" می‌نویسد: «جبران از زمره تواناترین کسانی بود که تعبیر واژگان را برگزید و جملاتی خیال‌انگیز و آهنگین بنا کرد. شک نیست که او با الفاظ و عبارات و نوشته‌های کوتاهش به سحر و افسون مشغول است...» (الفاخوری، ۱۹۵۷: ۱۷۵).

## منابع

۱. خفاجی، محمد عبدالمنعم. (۱۹۸۶م). قصة الأدب المہجری. بیروت: دارالکتب اللبنانی.
۲. خلیل جبران، جبران. (۱۳۷۹ش). شعله کیود. ترجمه مہیندخت معتمدی. تهران: باغ نو.
۳. \_\_\_\_\_ (۱۹۹۸م). صفوة المؤلفات الکامله. ج ۲. بیروت: مکتبه لبنان.
۴. \_\_\_\_\_ (۱۹۹۷م). العواصف. بیروت: دار الکتب العربی.
۵. سابایارد، نازک. (۱۹۹۲م). جبران خلیل جبران. بیروت: مؤسسۃ بحسون.

٦. سراج، نادره. (١٩٥٧م). شعراء الرابطة القلمية. ج ٣. مصر: دارالمعارف.
٧. شفیعی کدکنی، محمدرضا. (١٣٨٠ش). شعر معاصر عرب. تهران: سخن.
٨. شکیب انصاری، محمود. (ش ١٣٧٦). تطور الادب العربی المعاصر. اهواز: انتشارات دانشگاه شهید چمران.
٩. صیدح، جورج. (١٩٤٦م). أدبنا و أدباؤنا فی المهاجر الأریکیه. ج ٣. بیروت: دارالعلم للملایین.
١٠. عبدالغنی حسن، محمد. (بی تا). الشعر العربی فی المهجر. ج ٢. دار مصر للطباعة.
١١. \_\_\_\_\_ (١٩٥٧م). الجدید فی الأدب العربی. ج ٦. ج ٢. بیروت: مكتبة المدرسة.
١٢. الفاخوری، حنا. (١٣٨٠ش). الجامع فی تاریخ الأدب العربی. الأدب الحدیث. قم: منشورات ذوی القربی.
١٣. المقدسی، أنیس الخوری. (م ١٩٦٧). الإتجاهات الأدبیه فی العالم العربی الحدیث. ج ٤. بیروت: دارالعلم للملایین.
١٤. النعمانی، عبدالعزیز. (م ١٩٩٧). جبران بین التمرد و مصالحه النفس. القاهرة: الدار المصریه اللبنانیة.
١٥. نعیمه، میخائیل. (م ١٩٨٧). جبران خلیل جبران. ج ٣. بیروت: دارالعلم للملایین.
١٦. \_\_\_\_\_ (١٩٧١م). سبعون. ج ٤. بیروت: مؤسسة نوفل.